



گامنامه
فرهنگی
پایه
اسبی

مأصب امتیاز

جامعه اسلام دانشجویان دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی

مدیر مسئول

تینا حاج محمدی

سرپرست

حسنا هدایت مدنی

فیرا ستار

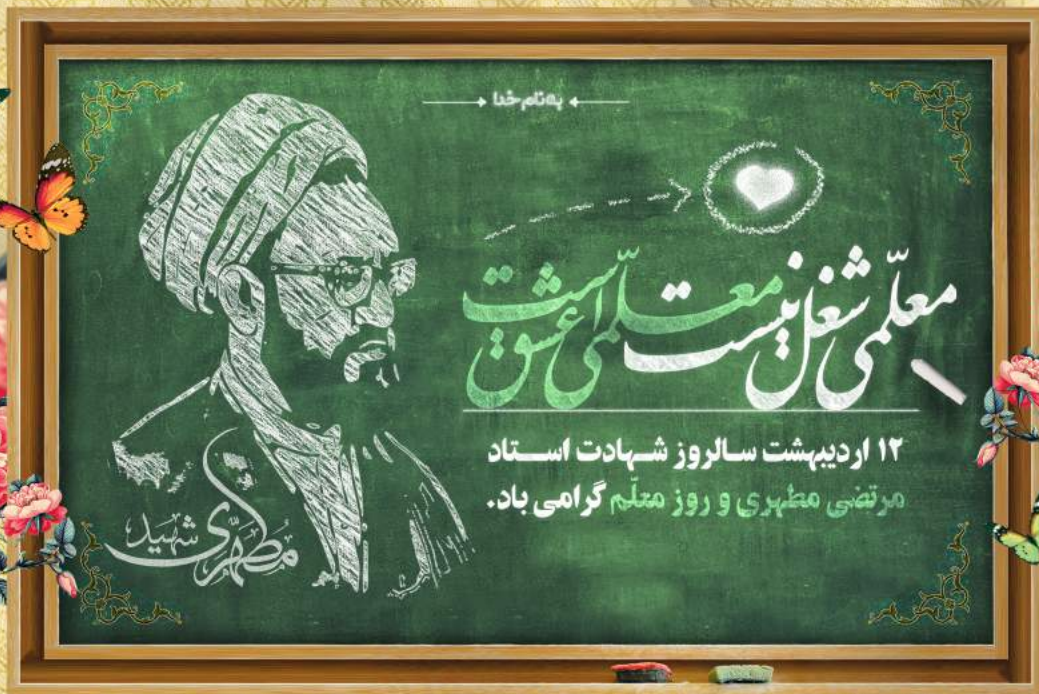
شانه خسروی

لرافیس

زینب سادات قریشی

هنیت نصر مریم

زهرا ربیع / حسنا هدایت منشی / لیلا هاشمی پور
مرضیه محمد سلطان / فاطمه سلیمی / تینا حاج محمدی



دوره سوم شماره سوم اردیبهشت ۹۹

@srttu_jad

@jadsrttu



دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی
معاونت فرهنگی و اجتماعی

رسول خدا صلی علیہ وآلہ وسلم فرمودند: بالاترین صدقات آن است کہ انسان چیزے را یاد بگیرد وہ دیگران بیاموزد.

سلامی گرم بہ شما عزیزان، معلمان آئندہ، آئندہ پروران بزرگوار و دانشجو معلمان دانشگاہ تربیت دبیر شہید رجایی از طرف جامعہ اسلامی دانشجویان این دانشگاہ بہ ویژه تیم تحریریه ی نشریہ ی پلاک ۵۳ روز معلم را تبریک می گویم.

تربیت و آموزش کودکان و نوجوانان این کشور برعہدہ ی ما گذاشتہ خواهد شد و این مسئلہ بسیار حائز اهمیت است چرا کہ ما باید بتوانیم الگوی مناسبی برای آنان باشیم و این مہم صورت نمی پذیرد مگر اینکہ روی خودمان، ایمانمان، مہارت ہایمان و دانشمان کار کنیم و ہرگز شغل مقدس معلمی را مانند حقوقش پایین و بی ارزش ندانیم، ما باید در این راہ کہ راہ اثبساء و اولیای خداست ثابت قدم بمانیم و نباید بگذاریم نامردی ہا، بی توجہی ہا، و کنایہ ہا ما را سرد کنند و شور و شوق معلمی را از ما بگیرند باید ہمہ بدانند کہ امید ما بہ کس دیگری است.

یا علی مدد

حسنا ہدایتے منش

فہرت

۱ کار جہادے طلبیدن دارد، حتی بہ صورت مجازے اش

۲ کاش یہ فرزند ایمان زندگی کے یاد دہیم...

۳ معرفے کتاب «مہارت ہاے معلمے»

۴ ماجرا ہاے lms

۵ معلمے یا عشق؟!

۶ تحقیق رویاے یک...

درس سوم: گاهی میتوان عاشق شد

من عشق را در چهره معصومانه و ذوق چشمان دانش آموزم سمانه که به بهانه توضیح درس تماس تصویری گرفته بود حس کردم عشق را بار دیگر در صدای بغض آلود آشنای کلاس چهارم که از اشتیاقش به داشتن یک معلم مهربان که به او درس یاد بدهد و نداشتن امکانات و دسترسی به فضای مجازی حس کردم... وقتی میگفت: «خاله، ما که از این گوشی های لمسی نداریم چه جوری درس یاد بگیریم؟»

راستی از تدریس های شبکه آموزش هم ازشان سوال کردم، گفتند «نگاه میکنیم اما چیزی متوجه نمی شویم»، دلیلش هم پایه ضعیف تحصیلی این دانش آموزان است.

اسم برنامه شبکه آموزش "مدرسه تلویزیونی ایران با شعار عدالت برای همه" است اما آیا از قبل شیوع کرونا عدالت برای این مناطق رعایت شده است؟؟ که توقع برود این بچه ها ادامه تدریس همان درس ها را در قاب تلویزیون متوجه بشوند... درد و دل این بچه ها زیاد است و سرشان را درد نیاورم

وامادرس آخر:

یکی از دعاهايمان در این ماه مبارک و عزیز این باشد که خدا درد این مردم را همیشه در دلمان بیندازد و نکه دارد، آن وقت است که هدفمان از زندگی کردن و شغل آینده مان ، خانم یا آقا معلم شدن را متوجه میشویم.

این بود تعدادی از درس ها و واحد هایی که دارم با این استاد های کوچکتر از خودم میگذارانم، به امید پاس شدن این درس ها...

دانش آموزِ ماه

اینها میانبری هستند که تو را به خدا نزدیک تر میکند و گاهی اوقات بعد تدریس روای قدیمی ات را در ذهن یاد آوری میکنی و میبینی که به ساعت نکشیده آن روای تبدیل به یک خاطره میشود، یک خاطره ای که بعد لیخند سمانه ها اتفاق افتاد، به همین سادگی!

درس دوم: کار جهادی لطف و خاص خداست و زمین نمی ماند.

با خودم فکر میکردم پیدا کردن معلم برای این تعداد دانش آموز کار سختی است، به کی بگویم که قبول کند و وقتش را داشته باشد؟

اما بازهم اشتباه میکردم من معلمی پیدا نکردم، خدا بود که نیروهای جهادی اش را فرستاد، دوستان جهادی بی ادعا و مخلص و مهربان! چه زیبا پازل جهادی ما جور شد از آن طرف دانش آموزان مشتاق درس و این طرف دانشجویان جهادی مشتاق کار برای لیخند خدا، شاید در این ایام خانه نشینی کرونا گروه های دوستانه تبدیل به گروه های صحبت درباره ی موضوعات مختلف و فرستادن جوک و کلیپ های کرونایی شده باشد اما گروه این دوستان جهادی فرق میکند در کنار درس های دانشگاهشان، درباره دانش آموزانشان و طریقه حل مشکلات و مشورت و آموختن از تجربه های یکدیگر صحبت میکنند و از عشقشان به این کار میگویند.

بچه دوستان جهادی من عاشق شده اند...

به قول شهیدمصطفی چمران: «وقت عقل عاشق شود، عشق عاقل میشود... آنگاه شهید میشوی»

تا قبل از اینکه تدریس مجازی دانش آموزی را به گردن بگیرم فکر میکردم این من هستم که انتخاب میکنم با کدام از آنها تدریس داشته باشم، این من هستم که انتخاب میکنم در کنار کلاس های مجازی دانشگاه و تکالیف علی برکت ... اساتید زمانی را اختصاص بدهم و دست دختر بچه ای را بگیرم که کیلومترها از من فاصله دارد و در دوران دانشجوی معلم بودم خانم معلم سمانه بشوم.

میدانستم قرار است بخش قابل توجهی از وقتم را برایش بگذارم اما اشکالی نداشت من میتوانستم به او کمک کنم و به درس بیاموزم چیزی که شاید بیشتر از هر زمانی به آن احتیاج داشت.

هرچه از شروع تدریسان میگذشت بیشتر به این حرف رسیدم که «کار جهادی طلبیدن دارد»

و این من نبودم که انتخاب کردم.. لطف خدای سمانه است که خنده ها و خوشحالی از آموختن را نصیب من و دوستانم کرده است! اما حالا میخواهم از درس هایی بگویم که در این مدت آموختم:

درس اول: لیخند های از ته دلشان معجزه میکند، میدانید از کی این را فهمیدم؟

درست بعد شنیدن صدای سمانه کلاس هفتمی که از یاد گرفتن جمع های دو رقمی ابراز خوش حالی میکرد فهمیدم... وقتی سمانه های مناطق محروم میخندند، حس میکنی که خدا دارد به تو لیخند میزند و چه شیرین است لیخند خدا..

خودتان که از بخشندگی بی نهایتش خبر دارید که کاری نکرده عطا میکند اما بعد تدریس به سمانه و پیدا کردن معلم برای دانش آموزان مشتاقی که پیام میدهند و برای درس هایشان بی صبرانه معلم درخواست میکنند و بعد لیخند های از ته دلشان و تشکر هایشان انگار زندگی رنگ دیگری میگیرد.

خیلی از مشکلات امروز جامعه ما به آموزش و پرورش فرزندانمان بر می گردد، فرزندانمانی که زیرساخت اصلی آینده این ملت تلقی می شوند و بنا است تا مایه خیر و مباحثات جامعه ما باشند. اما با آموزشی که از طرف خانواده یا از طرف سیستم آموزشی روبرو می شوند که به درستی صورت نمی گیرد و قسمت پرورش آن هم کم رنگ شده یا گاهی از مواقع هم وجود ندارد و حذف شده است.

اما قبل از پرداختن به ایرادات نظام آموزشی، دستگاه های نظارتی و سازمان آموزش و پرورش باید نگاهی به مشکلات مربوط به آن همچون خصوصی سازی، وضعیت معیشت معلمان و... بیندازیم و آن را بررسی کنیم؛ و قبل از آن هم باید به خودمان نیز نگاه کنیم به قول معروف یک سوزن به خودمان بزیم و یک جوال دوز به دیگران. آنقدر درگیر مسائل مختلف شده ایم و پیگیر مشکلاتمان هستیم و شاید هم ایقنر بی مسئولیت شده ایم که نقش مهم خانواده در رشد و تربیت فرزندانمان را فراموش کرده ایم و مسئولیت این امر خطیر را به پرستاران کودک، معلمان مهدکودک ها و... سپرده ایم و اینگونه خودمان را توجیه می کنیم.

آنوقت است که به جای رشد استعدادها و علایق فرزندانمان تمامی آنها سرکوب می شود و به جای دنبال کردن علایقشان به دنبال کسب معیارهای جامعه می روند تا مورد تایید باشند. آنوقت است که نمره ریاضی معیار هوش فرزندانمان میشود و دیگر توانایی هایشان نادیده گرفته میشود، موفقیت با قبولی در رشته پزشکی سنجیده میشود و فرزندان مجبور میشوند چندین سال از زندگی شان را وقف کنند تا شاید آرزوها و علایق خانواده ها ویا ارزش های تحمیلی جامعه شان را برآورده سازند. آنوقت است که فرزندانمان دیگر خودشان را قبول ندارند و احساس بی ارزشی می کنند و در میانسالی تصمیم میگیرند که زندگی ای که هیچ وقت برایش تصمیم گیرنده نبوده اند را از نو آغاز کنند.

و در نهایت با جامعه ای از دکترین و مهندسین روبرو میشویم، مهندسین بی کار یا شاغل در حرفه های دیگر و پزشک هایی که شاید بیشتر از بیماری عامل مرگ بیمار بوده اند. البته که بسیاری از این مشکلات مربوط به خانواده هاست، خانواده هایی که استعداد علایق و هنر و فرزندانمان را نفهمیدند و درک نکردند، خانواده هایی که دور از فرزندانمان بودند و نقش خودشان را از یاد بردند، خانواده هایی که فرزندانمان را مجبور کردند تا آرزوهای محقق نشده خودشان را برآورده کنند، خانواده هایی که از ذوق هنری فرزندانمان حمایت نکردند واز مواجهه با سختی های راه آن ها را ترساندند که ای کاش به نظر دلبنادانشان احترام می گذاشتند و مشوقشان بودند.

اما در اینجا نباید نقش آموزش و پرورش و معلمی که می تواند مسیر زندگی دانش آموزانش را تغییر دهد، نادیده گرفته شود اما این معلم باید خودش آموزش دیده باشد و به راستی این آموزش ها به معلمان داده می شود؟

آیا معلمان ما چگونگی رفتار با یک دانش آموز افسرده، بیش فعال، فرزند طلاق و... را آموخته اند؟

آیا معلمان ما نحوه ی تدریس صحیح را فرا گرفته اند؟

آیا معلمان ما توانایی مدیریت درس، کلاس، دانش آموزان و اتفاقات غیرمترقبه را آموخته اند؟

آیا معلمان ما... ..

امید است به فرزندانمان مهارت یاد دهیم تا مهندس فارغ التحصیل شده مان توانایی ساخت و ساز و طراحی و... داشته باشند. امید است در این نظام آموزشی به فرزندانمان درس محرم و محبت، اخلاق و عزت، کمک و همدلی و درس زندگی یاد دهیم. امید است به فرزندانمان زندگی کردن یاد دهیم، یاد بدهیم برای آرزوها و علایق شان، احساساتشان، تصمیماتشان و زندگی شان مسئولیت پذیر باشند و محکم به مسیر انتخابی شان ادامه دهند. امید است به فرزندانمان زندگی کردن یاد دهیم ...



مهارت معلمی

((_ معلم واژه ای است که بار معنایی خاصی دارد و نباید به آن نگاه عادی نمود. این واژه همانند برخی از واژه های مقدس، حامل معانی بلندی است...))

کتاب مهارت معلمی اثر آقای محسن قرائتی است. این کتاب به اهمیت شغل معلمی از منظر قرآن پرداخته و صفات معلمان، وظایف آنان در قبال شاگرد، پندها و نیابدهای این شغل و مهارت های یک معلم خوب از دیدگاه قرآن را بررسی کرده است.

اگر می خواهی یک معلم تاثیر گذار باشی،
اگر می خواهی به معلمی تبدیل شوی که با وظایفش به خوبی
آشناست،

اگر می خواهی معلمی باشی که محور تمام کارهایش خداست،
اگر می خواهی معلمی باشی که ارزش خود و اهمیت کارش را می
داند،

حتما این کتاب را مطالعه کن.

معرفی کتاب

جدا از این هیاهوی کرونایی این سامانه «Ims» هم عجب

سرمون رو گرم کرده

راستی می دونید مخفف چیه؟

فکر کنم این باشه

I=م دادن روی مبل

M=مثل

S=سرکلاس بودن

حالا درسته تو قرظینه با دوری از دوستان داره همون

سخت میکزنه، درسته که دارم با عکس ها و خاطره ها

روزگارمون رو میکزونم، درسته که بعد از دو ماه خونه

نشینی و قرظینه، راه رفتن رو یادمون رفته و میفهمیم

چقدر خستگی برگشت از دانشگاه به خونه خوب بود.

حالا درسته دلون برای محوطه دانشگاه، سرسبزیش،

برگزروش، برف و بارون دلچسپیش تنگ شده ولی اصلا

فکر نمیکردم به روزی دلون برای سلف و راه پله های

علوم پایه تنگ بشه. امانا دیگه وقت کوتاه کردن چمن

محوطه بود

یادتون هست؟

هعی، یادش بخیر! ولی زندگی هنوز قشنگی هاش رو داره

مثلا وقتی که خانواده بهت میکنن چرا بیکار

نشستی؟ پاشو برو بین توی کوشی چه درسی داری؟!

الانم که همه متصل اند به شارژر...

(موبایل ها را خدا آزاد کرد)

خداوکیلی کی فکرشو میکرد به روزی بشه که سرمون رو

روی بالش بزاریم و پتو رو رومون بکشیم و بعد سر کلاس

حاضر بشیم (بالش را سر کلاس خدا آزاد کرد)

باور کنید یه روز میشه که حسرت میخوریم و غرغر می کنیم

که یادش بخیر چقدر قرظینه دوران خوبی بود.....

دانشگاه ها تعطیل.....

کلاس ها آنلاین

بعدش هم به بلخند تلخ میزنی و به خودت میای و می بینی

استاد دقیقا اون قسمتی که از تخته یادداشت نکرده بودی رو

پاک کرده

ولی خداییش کل سختی این قرظینه به طرف، سختی حضور و

غیاب کلاس های آنلاین هم یه طرف دیگه کنار اومدن با این

موضوع خیلی سختن آخه استاد مگه میشه راهی باشه که

دانشجو بهت رکب نزنه؟؟؟؟ اسامی رو می خونن و باید در

جوابش بگیم ((حاضر))

یه بار اول کلاس می خونن، چندبار وسط کلاس، بی هوا از

لیست حاضران عکس می گیری، بیوفی وسط تدریس... بابا

استاد اینکار رو با ما نکن، به خدا گناه دارم بالاخره همه به

جوری حاضر بشون رو می زنند ولی خب انصاف نیست هر ده

دقیقه یه بار بیدارمون کنی! استاد ما سرکلاست بیداریم

خیالت راحت، یه بار حضور و غیاب کردی دیگه حالا

خودمون اشکال نداره، دوستایمون داره نابود میشه سر همین

قضیه فرصت نبود، سریع زنگ زدم به یکی از دوستام بیدارش

کنم که حاضریش رو بزنه، الان تو روزه که قهر کرده تو انتخاب

دوستاتون بیشتر دقت به عمل بیارید!!!!!!

قسمت جذاب کلاس های آنلاین دقیقا جایی هست که استاد

میگه میکروفونت رو وصل کن بیتم چی تایپ کردی؟!..... نفی

توتم بخونم، متوجه منظورت نمیشم..... خب آگه خودم می

دونستم چی دارم میگم که تو همون نوشته مشخص میشد

نیازی به توضیح نداشت!

جدا از این، صدای گرفته و دورگه ی دانشجو، اول صبحی

شنیدن نداره ها!! اصلا چرا دانشگاه و اساتید باید بتانسیل

تشکیل کلاس 8 صبح جمعه رو داشته باشند؟

حالا اینم بگم که اقتدر تعطیل بودم جمعه و غیره ندارم

دیگه. آگه تعطیلی نمیدید، حداقل یه وقتی بدید فایل ها و

فیلم های که گذاشتید رو ببینم، الان هم که دیگه ماه رمضان

شده و تا ممکنه باید عبادت کنیم. خواب روزه دار هم که

عبادته چه عبادتی از این عبادت بهتر؟ اینت فقط عبادته

مدیونید فکر دیگه ای کنید!!

اقتدر هم عبادت کردیم که دیگه کلا برعکس شده قبلا موقع

سحری باید بیدارمون میکردند الان موقع افطار توی این

دوران ساعت خواب بدشون تنظیم تر شده منتهای به وقت

سافراسیسیکو!!!!

هش هم به خاطر نت شبانه است، محاله کسی تو قرظینه،

حالش، حال دلشوره باشه و افسردگی که شب تنوته

بخوابه.....

الان همه چی یخ زده.....

فریز شده.....

همه منظر هستن دانشگاه باز بشه تا مثل قبل و البته در

کمال آرامش به جدلهاشون برسند

به امید رهایی از بیاری

و به امید تمام شدن قرظینه

به امید دیدار

لیلاهاشم پور

وقتی خاطراتمو از دوران مدرسه مرور میکنم ناخداگاه ذهنم روی یک نفر قفل میشه لبخندی روی لبم میاد و غرق در خاطراتم میشم...

دوستش داشتیم، شاید مهم ترین دلیل که معلمی رو انتخاب کردم این بود که دلم میخواست مثل ایشون باشم همتقدر دوست داشتی، با انرژی و نگاهی مثبت به زندگی. هیچ وقت شکایتی از زندگی نداشتم چون هر اتفاق بد رو حکمت خدا میدونستم: چیزی که کمتر بین آدم های اطرافم دیده بودم.

مدتی حنجرشون مشکل پیدا کرده بود و نباید صحبت میکردند اصلا برای همین بهشون مرخصی داده بودند اما بخاطر ما سرکلاس حاضر شدند، برای یاد دادن به دانش آموزها ازجمله مایه میگذاشتند وقتی درس رو با اون حال ادامه دادند اشک در چشم هایم جمع شد و روی گونه هایم سراریز شد وقتی متوجه شدند گفتند: وای به حالت گریه کنی... من از این سکوت راضی ام و حال خوشی دارم... بنشین و با آرامش برام دعا کن و شاد باش چون من شادم...

یادمه میگفت: هر اتفاق موهبت الهیه، بستگی به نگاهت داره... من که عاشق خدام هرکاری هم بکنه کیف میکنم، انقدر تو فاز غم نباش، بخند.

بعد از اون روز متنی فرستادم که تا عمر دارم فراموشش نمیکنم.
(یکی گفت:

چه دنیای بدی

حتی شاخه های گل هم خار دارند!

دیگری گفت:

چه دنیای خوبی

حتی شاخه های پر خار هم گل دارند!

عظمت در تفکر است، نه در چیزی که میبینیم...!!!)

مرضیه محمد لطان



از بچگی هدف های مختلفی داشتم یا بهتره است بگویم از زمانی که حتی از هدف درکی نداشتم ومعنایش را نمی فهمیدم در ذهنم افکاری برای آینده ام نقش می بست! آرزوها و رویاهای مختلفی را در ذهنم نقاشی میکردم، فکر میکردم وبه آنها رنگ و طرح میبخشیدم یک روز قهرمانی بودم که برای نجات مردم جانم رو فدا میکردم و یک روز شاهزاده ای که در راه رفاه و کمک به مردم از امکاناتم دست میکشیدم هر روز ششی را قلم میزدم و داستانی را از سر میگرفتم. اما همیشه یک چیز در همه نقش ها و طراحی هایم مشترک بود! من در هر موقعیتی که بودم و یا هر شخصیتی که داشتم باید جزء تاثیرگذارترین افراد جهان می بودم. من یک قهرمان گوشه گیر یا یک شاهزاده تنها نبودم بلکه آدمی بودم که تصمیمات و تفکراتم جهان و آینده بشر را منقلب میکرد. از آن زمان روزها و ماه ها وسال ها میگذرد و من بزرگ شده ام وحالا معنی هدف را میدانم و هنوزهم حاضرهمستم رفاه و آسایش و جانم رو فدای یک هدف والا کنم... الان میدانم فقط نباید شاهزاده باشم تا به دیگران کمک کنم، میتوانم یک انسان معمولی باشم و از همان دارایی و رفاه کمم انشاق کنم، الان میدانم درراهی که قدم گذاشته ام شاید از تیر اسلحه دشمن درکمین، جسم صدمه ای نبیند اما ممکن است از گلوله های تهمت که آبرویم را هدف قرار داده آسیب ببینم...

عالمی میگفت: «تمام اشیاء و اما مان آمدند و هزینه دادند، از جان و مال و آبرو و ناموسشان گذشتند فقط به خاطر یک چیز..... فهم مردم!...افزایش فهم مردم»

یک روز موسی ای آمد تا به عالم و آدم بگوید جایگاه واقعی انسان چیست یک روز عیسی ای به دار آویخته شد. یک روز نوحی آمد و ۹۵۰ سال توهین و تمسخر را تحمل کرد تا بلکه ۸۰ نقری هدایت شوند و بفهمند اما...هرکسی آمد و در این نمایش جهان نقشی ایفا کرد و سرانجامی را انتخاب کرد و رفت. اما میدانی فهم مردم یعنی چه؟ یعنی علی نامی روزی شخصیت دوم جهان اسلام بود و وارث و تکمیل کننده دین. آنقدر مورد هجمه رسانه ای معاویه صفتان قرار گرفت که وقتی در محراب مسجد ضریح خورد و شهید شد. مردم میگفتند علی در مسجد چه میکرد؟ مگر علی نماز میخواند؟ مگر مسلمان بود؟

روزی فرزند او به خاطر کم کاری مردم، مجبور به صلح با معاویه ای شد تا حق را به مردم اثبات کند درحالی که همان مردم جا زده بودند و به او میگفتند السلام عليك يا مدلل المومنین (سلام بر تو ای دلیل کننده مومنان). روزی دیگر کودک شش ماهه ای تیر خورد و داستانی قطع شد و بدنی بدنی اربا اربا... فقط و فقط برای افزایش فهم مردم، امامی سال ها با اشک و دعا قلب های سنگ شده مردم را نرم کرد و دانشمندان و علمایی تربیت کرد و... یکی چهارده سال زندان را انتخاب کرد و دیگری حصر خانگی و... سرانجام یکی غایب شد. بعد ۱۴۰۰ سال هنوز فهم مردم افزایش پیدا نکرده... کاش میفهمیدیم مشکل از فهممان است. امروز من یک قهرمانم، یک قهرمان بی نام و نشان، بی زره و لباس جنگی و اسلحه های فضایی. اسلحه ام قلم است و زره ام؛ اخلاقیات و رفتارم. هر روز با خود عهد میندم تلاش های گذشتگانم را بر باد ندهم و فرزند معنوی خلفی برایشان باشم. هر روز به خود افتخار میکنم که در این عصر در حال تلاش و مبارزه برای هدفم هستم. هر روز هنر جنگی تازه ای یاد میکنم، یاد میگیرم چگونه مدیریت افکار کنم، چگونه بنویسم، چگونه آموزش دهم و چگونه فضا را پر از عطر عشق کنم. هر روز زخم هایی بر جان و روان میشیند اما مهم این است که تاثیر من روی همین افراد باعث ایجاد یک نسل میشود، نسلی که من پایه گذار فکری و رفتاری و اعتقادی آنان هستم. امیدوارم که برای منجی جهانی وعده داده شده نسلی پولادین، متفکر و عملگرا ایجاد کنم.

آری، رسالت و هدف من این است.

آری، من یک معلم هستم.